

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

علی سجاد

۲۵.۰۴.۱۰

## کتاب مدح «او» را آب بحر کافی نیست

با عرض سلام خدمت کارکنان پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" و سپاسگذاری از اینکه واقعیات افغانستان عزیز را نشر مینمایند؛ امید وارم یکی از خاطرات پدرم را که از غازی امان اله خان برای من و برادرانم قصه میکرد و بر من اثر میکرد، به مناسبت روز در گذشت وی بر روی کاغذ نوشته و برای شما میفرستم تا خدمت محمد ایاز نوری و خوانندگان گرامی برسانید.

اولتر از همه از اینکه سالگرد وفات شاه بی نظیر و محبوب افغانستان برگزار میشود خوش هستم تا یاد این قهرمان واقعی زنده گردد. دوم هم اینکه من نه نویسنده هستم و نه ادیب اگر اشتباهات در طرز جملات باشد معذرتم را بپذیرید.

در قسمت خدمات، شخصیت، ترقی، رشد معارف و بسیار پیشرفت هائی که در زمان غازی امان اله خان شده است همه تاریخ نویسان، ادیبان و محققین خواهند نوشت که در روز موعود به نشر میرسد و از خواندن آن همه تشنگان خدمت های شاه بی نظیر لذت خواهند برد.

کتاب مدح «او» را آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

پدر مرحومم که در چها راهی ملک اصغر دکان خیاطی داشت، از غازی امان اله خان همیشه یاد میکرد و گاهی هم اشک از چشمانش جاری میشد و میگفت که غازی امان اله خان در میله خیاطان که در قصر دارالامان میشد میآمد برای چند دقیقه با ما فلاش (قطعه بازی) میزد؛ یکی از خاطراتش این بود که میگفت:

یک روز از پیش روی لیسه استقلال میگذشتم بچه های مکتب استقلال رخصت شده بودند؛ دیدم که موتر غازی امان اله خان در کنار سرک ایستاده شد و شاه بی نظیر از موتر پائین شد، به طرف همه بچه های مکتب دید، یک بچه که بسیار غریب بود بکس هم نداشت کتاب هایش در زیر بغلش بود و لباس هایش هم چرک و کهنه بود؛ به طرف آن بچه رفت و با سلی بروی او زد، کتاب های آن غریب بچه به زمین افتاد، آن غریب بچه کتاب هایش را جمع نمود و هیچ چیزی نگفت. غازی امان اله خان آن بچه را ایستاده نمود و برایش گفت تو چرا دور رفتی چرا

از یخن من نگرفتی و پرسان نکردی که گناه من چی بود و چرا من را به سلی زدی ، چرا بچه های معتبر را به سلی نزدی ، غازی امان اله خان به آن غریب بچه گفت تو که امروز از حق خود دفاع کرده نتوانی فردا که در یک پست دولتی کار کنی از حق مردم و ملت خود چگونه دفاع میکنی. و آن بچه را گفت تا همانطور سلی که برویت زده ام برویم نزنای اجازه نمیدهمت که ازینجا بروی . بالاخره آن پسر مرتبه اول و دوم یک یک سلی آهسته بروی شاه بی نظیر و محبوب زد ، اما غازی امان اله خان قبول نکرد و در مرتبه سوم سلی محکم زد که مورد قبول وی گردید .

#### روح شاد و یادت گرامی باد ای ناجی واقعی افغانستان .

امروز بیا و ببین که درین ۳۲ سال اخیر بالای این ملت چه میگذرد ، دو پیسه بیسواد سازمانی چوچه سگ روس و چوچه سگ های پاکستان و ایران و انگلیس و امریکا چه ظلم بر آن ملت نمیکند . و صدای مظلوم و غریب را هم کس نمیشنود ، به ناموس غریب تجاوز میشود و غریب هم حق کشیدن صدای خود را ندارد . اگر شایسته نشر نبود نشر ننمائیید .

با تقدیم احترام

فرانسه